

# گفتار چهارم

## زناشویی و بیزاری

☆☆☆

### ۱- هر پسر ۱۶ ساله زن تواند گرفت و ۲۵ ساله باید گرفت.

یکی از زمینه‌های گفتگو در این کتاب زناشوییست. خدا مردان را برای زنان آفریده و زنان را برای مردان. شماره آنانرا نیز در همه جا و در هر زمان یکسان (یا نزدیک بهم) گردانیده.

زنان بمردان و مردان بزنان نیازمندند. این آیین سپهر است که هر مردی یا زنی باهم زیند و فرزندان آورند. از این آیین سر نتوان پیچید.

اینست زناشویی یا پیوستن زنی با مردی و زیستن آنان در یکجا یکی از بایاهای بزرگست. در آیین ما هر پسر ۱۶ ساله چون شانزده ساله بود تواند زن گرفت و چون بیست و پنج ساله بود باید زن گرفت.

امروز یکی از گرفتاریهای ایران (بلکه همه جهان) زن نگرفتن مردانست. بیشتر جوانان زن نمی‌گیرند و از کامرانی با زنان هم باز نمی‌ایستند. خانواده پدید نمی‌آورند و بخانواده‌ها آزار دریغ نمی‌گویند. دختران را می‌خواهند که دنبال کنند و بدام عشق‌بازی اندازند، و نمی‌خواهند که با یکی زناشویی کنند و از راه سزا زندگی بسر برند.

این رفتار زشت ایشانست و شگفت آنکه همانان خود را هوادار زنان می‌شمارند و چنانکه گفتیم با رمان بافتن و گفتار نوشتن میکوشند آنها را بفریبند. برخی از بس دلسوزی بزنان میدارند که برای آنان «نماینده‌گی» در پارلمان می‌طلبند.

از این بدتر آنکه همه فیلسوفند و چنانکه گفتیم شما اگر پرسید: «چشده که شما زن نمی‌گیرید؟!...»، زبان باز کرده فلسفه‌ها برای زن نگرفتن خود خواهند بافت. اینان از درس خواندن همین را یاد گرفته‌اند که برای هوسبازیهای پست خود بهانه‌هایی تراشند و رخت فلسفه پوشانند.

اینان شاگردان خواجه حافظ شیرازیند - آنمردیکه همیشه باده می‌خورد و یاوه می‌سرود و پی‌کاری و پیشه‌ای نمیرفت و صد پستی را بهم در می‌آمیخت، و آنگاه فیلسوفانه بهانه می‌آورد و می‌سرود: «در کوی نیکنمایی ما را گذر ندادند. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را».

امروز یکی از دردها حال اینجوانان و مردانست. اینان از نیکبها بهره کم می‌دارند. از دانستنیها جز اندکی نمیدانند. با اینحال بمیان افتاده‌اند و زبان و خامه خود را بیکار نمی‌گزارند. از بی‌ارجترین نوشته‌ها در روزنامه‌ها، نوشته‌های اینان درباره بانوان و در زمینه زناشوییست که بگفته تهرانیان دل آدم را بهم می‌زند.

درباره زناشویی حساب روشنی در دست است. شماره زنان و مردان یکسان و در برابر هر مردی یک زنست. اکنون یا باید زناشویی ناچاری باشد یا چند زن گیری (تعدد زوجات) سزا شمرده شود، و یا راه بدکاری برای زنها باز گزارده گردد - آیا کدامیک از این سه را باید گرفت؟..

درباره چند زن گیری سخن دراز است و ما در اینجا همین اندازه می‌گوییم که مایه تلخی زندگانی زن و شوهر، و شوند دشمنی میانه فرزندانست. بهر حال آنرا بی‌بند و آزاد نتوان پذیرفت.

درباره بدکاری بسخن نیاز نبایستی بود. لیکن گاهی دیده میشود برخی جوانان آنرا بد نمی‌شمارند و برای آن نیز فلسفه درست کرده می‌گویند: «لازمه تمدنست». بتازگی یکی از روزنامه‌های تهران در آن باره گفتاری نوشته.

ما اگر از همان نویسنده پرسیم: «تمدن چیست؟»، پاسخ درستی نخواهیم شنید. (چنانکه تاکنون نشنیده‌ایم). تمدن یکی از واژه‌های پا در هواییست که بزبانها افتاده و دستاویز سخنان بسیاری گردیده. ولی کمتر کسی معنی آنرا می‌داند. تمدن در پیش این نویسندگان آن زندگانی غلطیست که خود پدید آورده‌اند. تمدن در نزد ایشان همینست که شانه از زیر بار زن داری و خانه داری تهی گردانند، و دختران و زنان بی‌شوهر و راهبر مانده، بلغزشگاهها افتند و بدبخت گردند. همینست که بسیاری از مردان راه کامرانی با زنانرا جز بدکاری نشانند.

بهر حال اینها سخنان پوچست. بدکاری یکی از ننگهای جهان آدمیگریست. امروز در ایران (بلکه در همه جهان) باید یکی از کوششها جلوگیری از این ننگ و رهانیدن زنان بدبختی باشد که پایشان لغزیده و بآن گودال افتاده‌اند. این کوششیست که باید زنان و مردان در آن همدستی نمایند.

بسختن خود باز می‌گردیم: نه چند زن گیری و نه بدکاری هیچیک در خور پذیرفتن نیست و یگانه راه همانست که چنانکه گفتیم زناشویی ناچاری باشد و این چیز است که ما پذیرفته‌ایم.

☆☆☆

## ۲- باید زناشویی دختر با پرگ از پدر باشد.

در زمینه زناشویی یک گفتگو هم اینست که زن که باشد و شوهر که باشد؟.. در این باره نخست باید دانست زناشویی با خویشان نزدیک را که اسلام و دینهای دیگر سزا شماره‌اند بجا بوده. زیرا این زناشویی گذشته از زیانهای نژادی که پزشکان می‌گویند و باید پذیرفت، زیانی نیز از راه زندگانی توده‌ای تواند داشت. زیرا این نتیجه‌اش آنست که خانواده‌ها با هم بستگی پیدا نکنند و از هم جدا گردند. زیان دیگری هم می‌دارد که اینجا جای گفتگوش نیست.

ایرانیان پیش از اسلام با خویشان نزدیک - از خواهر و دختر و خاله و عمه - زناشویی می‌کرده‌اند و کسانی اینرا از دین زردشت دانسته‌اند. در این باره دلایلی در دستست که در دین زردشت وارونه آن می‌بوده. این رفتار از هوسبازیهای برخی پادشاهان هخامنشی که با خواهر یا دختر خود آمیزش پیدا کرده بودند سرچشمه گرفته نه از دین زردشت.

از این خویشان گذشته، هرکسی هر که را خواست تواند گرفت. از دیده زناشویی در این باره جلوگیری نیست. بجدایی نژادها و بدارا بودن و نبودن ارج نتوان گذاشت. تنها شرطیکه هست آنست که دختر پسر را و پسر دختر را (یا زن مرد را و مرد زن را) بخواهد و دوست دارد و آنگاه چنان باشد که سازش توانند داشت.

درباره خواستن بسختن بسیاری نیاز نیست. امروز دخترها و زنها در بیرونند و بیشتر آنها رو نمی‌گیرند. پیداست که تا پسری دختری را دوست ندارد نخواهد گرفت. دختر نیز تا پسر را نبیند و نپسندد خرسندی نخواهد داد. امروز همچون زمانهای پیش نیست که دخترانرا نادیده گیرند و نادیده بشوهر دهند. گفتگوی بیشتر درباره سازش است. سازش را چگونه توان پیش بینی کرد؟.. چگونه باید آنرا بدیده گرفت؟..



یکدختر ایرانی با روپند و چادر و چاقچور

(پیکره از تور دومند برداشته شده. این دختر چون از خانواده بابی میبود مادام دیولافوا پیکر او را برداشته)

باید دانست پسری یا مردی که دختری یا زنی را می‌بیند و می‌پسندد و در پی گرفتن او می‌باشد، این دیدن و پسندیدن بیش از همه از روی سهش است. بلکه گاهی از روی هوس می‌باشد. خرد و دوراندیشی کمتر در میانست. بلکه هیچ در میان نیست. اینست بآن بس نتوان کرد.

شیوه پیش ایرانی که دختر پسر را و پسر دختر را نمی‌دید و زناشویی انجام می‌گرفت بد می‌بود. ولی این شیوه

نیک نیست.

می‌گویند: باید در میانه آمیزش باشد تا دختر و پسر و زن و مرد همدیگر را بشناسند و بیازمایند. ولی این هم بیهوده است و هم زیانمند. بیهوده است برای آنکه در چند بار دیدن آن آگاهی که باید، بدست نخواهد آمد. برای یک پسر یا دختر چه آسانست که در چنان برخوردهایی خود را ستوده نشان دهد. زیانمنداست برای آنکه چه بسا نتیجه ناستوده‌ای که از آن برخیزد.

اگر این در باز شود بسیاری از جوانان و مردان همیشه در پی این آزمایشها خواهند بود و هیچگاه پا بزناشویی نخواهند گذاشت. امروز یکی از بهانه‌هایی که برخی مردان برای آمیزشهای خود با زنان می‌دارند همینست که در جستجویند و می‌خواهند یک دختری یا زنی که پسندیده باشد پیدا کنند، افسوس که پیدا نمی‌کنند. برخی مردان چهل و پنجاه ساله را توان یافت که هنوز این بهانه را می‌آورند.

بدتر از این آنست که گاهی دیده‌ام در روزنامه‌ای می‌نویسد: «در آمریکا چنین نهاده‌اند که زن و مرد یکسان با هم آمیزش کنند، و چون همدیگر را نیک شناختند و بیگمان بودند که باهم خواهند ساخت آنگاه بزناشویی برخیزند». ببینید: چه سخنان سبکمغزانه بیمعنایی در روزنامه‌ها پراکنده می‌شود. ببینید: برخی نامردان برای کامگزاریهای خود چه نقشه‌هایی می‌کشند.

اینها همه بیخردانه است. در این باره راه آنست که یک پسری که می‌خواهد بزناشویی برخیزد، آن کار را با آگاهی پدر و مادر و خویشان خود کند که آنها نیز اندیشه بکار برند و پیرامون کار را بسنجند. تنها بآن سهشی که در دل خود پدید آمده بس نکتید. این رفتار از یکسو پاسداری با پدر و مادر و خویشان میباشد، و از یکسو بسود خود اوست و پایه زناشویی را استوار تواند گردانید.

همچنان دختر یا زن باید بشوهر رفتن او با آگاهی از پدر و مادر و با خرسندی آنان باشد که از یکسو پاس آنها داشته شود و از یکسو پیرامون کار نیک اندیشیده گردد. آنگاه زن در خانه شوهر همیشه به پشتیبانی پدر و مادر و خویشان دیگر نیازمند است و این بسیار نابجاست که تنها پسند خود بس کند و با آگاهی و خرسندی آنان ارج نگذارد. بلکه درباره دختر (دوشیزه) این شرطست که شوهر کردن او با خشنودی پدر و با پرگ او باشد. این در اسلام می‌بوده و از این پس هم باید بود. این برای آنست که دختران ساده‌دل فریب جوانان و مردان فریبکار را نخورند و خود را بدامن هر کسی نیندازند.

از آنسو ناسازگاریها که امروز در خانواده‌هاست، نود درصد آنها چاره پذیر است. این ناسازگاریها شوندهایی میدارد که باید از میان برداشته شود.

نخست: چنانکه گفتیم آدمی چه زن و چه مرد بفرهنگ (یا بزبان مردم بگویم: به تربیت) نیاز دارد. هر آدمی دارای دو سرشت است. سرشت جان و سرشت روان، که اگر بحال خود بماند و فرهنگی نبیند، سرشت جانی او چیره درآمده خویهای پست رشگ و کینه و خشم و خودخواهی و برتری‌فروشی و مانند اینها نیرو خواهد گرفت و سازش با او دشوار خواهد بود. اینست فرهنگی می‌باید که سرشت روانی او را نیرومند و خردش را توانا گرداند و او را براه آورد. آن فرهنگ (یا تربیت) که گفته می‌شود اینست. چنانکه گفتیم چه پسر و چه دختر باید چند سالی را بآموختن آمیغهای زندگانی و شناختن جهان پردازند.

امروز چنین چیزی در میان نیست. این دستگاهی که بنام فرهنگ برپا گردیده وارونه اینست و نتیجه‌اش هم وارونه در می‌آید. باینمعنی که این فرهنگ روانها و خردهای نورسان را تا می‌تواند ناتوانتر می‌گرداند و بخودخواهی و بدخویهای آنان نیرو میدهد. اینست امروز، اگر رویهمرفته بسنجیم پسران و دختران درس ناخوانده ارجدارترند تا آنان که درس خوانده‌اند.

کوتاه سخن: یکی از شوندهای ناسازگاری در خاندانها نبودن فرهنگست. بویژه که این فرهنگ وارونه هم در میان می‌باشد.

دوم: در هر کشوری باید قانونهایی باشد تا مردم را راه برد و از رفتارهای زیانمندی که مردم نادانسته پیش می‌گیرند جلو گیرد. امروز در ایران (بلکه در بیشتر کشورها) چنان قانونهایی نیست. امروز در ایران بیشتر ناسازگاری در خانواده‌های توانگران و پولداران، از خوشگذرانیها و بیکار زیستن و از رفتن بیزمهای رقص و بال و بیاشگاهی ناستوده، و در خانواده‌های کمچیزان و بی‌پولان، از سختی زندگانی و از نداشتن رخت و جوراب و کفش شیک است. اینها چیزهاییست که باید قانون چاره کند و چنان قانونی نیست.

اگر این شوندها که هست نباشد و این کمیها که در زندگانی توده‌ای در میانست برداشته شود، ناسازگاری در خانواده‌ها بسیار کم خواهد بود، که درباره آن نیز سخن خواهیم راند.

☆☆☆

### ۳- زن یا مرد با بیماری گذرا باید از زناشویی باز ایستد.

یکی از چیزهاییکه باید در هنگام زناشویی بدیده گرفته شود تندرستی زن و مرد می‌باشد. زنی یا مردی که بیماری گذرا (مسری) می‌دارد و آن یکی را نیز بیمار خواهد گردانید، و یا خونس پاک نیست و بفرزندانی که پیدا شود بیم گزند می‌رود، باید از زناشویی باز ایستد. زناشویی چنین کسی جز این نتیجه نخواهد داشت که زنی یا مردی را دچار درد و شکنجه گرداند و یا فرزندی پدید آورد که بی‌آنکه خودشان بدانند و بفهمند بیمار و گرفتار باشند و چه بسا که دچار کوری یا کری یا دیوانگی یا مانده اینها گردند.

همین اکنون چه فراوانند آنهاییکه دختری پاک می‌بوده‌اند و از زناشویی با چنان کسی دچار بیماریهای ناپاکی از سفلیس و سوزاک و مانند آنها گردیده‌اند. چه فراوانند فرزندان که خونهاشان ناپاکست و همیشه رنجور و ناتوان می‌باشند و گاهی نیز ناگهان این یکی کور می‌گردد و آن یکی کر می‌شود، و سومی دیوانه می‌باشد.

اینها همه نتیجه نبودن آیین و قانون است. باید در هنگام زناشویی یکی از کارها این باشد که چه زن و چه مرد خود را به پزشک بنمایند و از او نوشته درباره تندرستی و بی‌عیبی خود بگیرند.

مردان یا زنانی که بیماری گذرا می‌دارند تا بهبودی نیافته‌اند، زناشویی نتوانند و باید نخست بچاره و درمان پردازند. اما کسانیکه خونهاشان ناپاکست باید بیکبار از زناشویی بی‌بهره باشند (مگر با مانده خود و با بودن راهیکه از پدید آوردن فرزند جلوگیری شود).

یکی از کارهای نیک در ایران آنست که از سالیان دراز برای جذامیان زیستگاهی جداگانه پدید آورده‌اند و دولت دررفت آنها را میرساند. (بابا باغی در دو فرسخی تبریز نشیمنگاه ایشانست). این کار نیکست. ولی نیکتر آنست که از

فرزند پدید آوردن ایشان جلوگیری شود. زنان و مردان که با هم زناشویی می‌کنند و بچه‌هایی می‌زایند، چنانکه شنیده‌ام بچه‌ها تا پانزده شانزده سالگی تندرستند و برخی هم خوشرو و خوشنمایند. ولی پس از آن ناگهان بیماری خود را نشان می‌دهد و آنرا برویه پدران و مادرانشان می‌اندازد. این ستم دلگدازی بآن بیگناهانست.

گذشته از آنکه از اینراه نژاد خود را پایدار می‌گردانند، که هم جذامیان هستند و باری بدوش دولت می‌باشند و هم جذام هست و مایه گزند می‌بمردم می‌باشد.

می‌باید گفت: اگر راهی هست که از فرزند پدید آمدن جلوگیری شود بکنند، و اگر نیست باید زنانرا از مردان جدا گردانند تا زناشویی نتوانند.

سخن خود باز می‌گردیم: در آیین ما زناشویی بی‌گواهی پزشک نتواند بود. از آنسو مردی یا زنی که همسر خود را آلوده بیماری گرداند باید باو کیفری سخت داد و آن زن یا مرد که آلوده گردیده تاوان تواند طلبید. همچنان این یکی از شوندهای بیزاری جستن تواند بود. زن یا شوهری که دانسته شده بیماری گذرا می‌داشته (و یا سپس پیدا کرده) همسرش همانرا عنوان گرفته بیزاری و جدایی تواند خواست. (بدانسان که خواهیم آورد). همینست حال در ناپاک بودن و بیم گزند به فرزندان رفتن. باز همینست حال در دیوانگی و بیماریهای آنچنانی.



#### ۴- زناشویی باید با «عقد» باشد.

می‌باید چند سخنی هم از «عقد» برانیم. پیوند زناشویی باید با عقد باشد. باینمعنی که زن و مرد یا پسر و دختر با هم عقد بندند و پیوند زناشویی را در میان خود پدید آورند. گاهی کسانی می‌گویند: «دیگر عقد چیست؟!.. خشنودی زن و مرد بسست». ولی این سخن راست نیست. زن و مرد که همدیگر را پسندیده‌اند و بزناشویی با یکدیگر خشنود می‌باشند باید آخرین گزیرش (تصمیم) خود را با جمله‌هایی باز نمایند.

بسیار چیزهایست که ما بآن خشنود گردیم و در اندیشه کردنش باشیم. ولی نگزیریم و پس از چندی انجام نداده پشیمان گردیم. اینست باید گزیرش باشد و آن با جمله‌هایی باز نموده شود.

داستان عقد چه در زناشویی و چه در دیگر جاها، داستان دستینه‌ایست که ما بنوشته‌ها می‌گزاریم. دستینه همان نشان گزیرشست. پس از دستینه دیگر آنرا پس نتوان گرفت. از اینجاست که یک نوشته بی‌دستینه، اگرچه با خط کسی باشد، در خور ارج نیست و آنرا دلیل چیزی نتوان شمرد.

بهرحال باید عقد باشد و آغاز زناشویی از همان تاریخ عقد است. باید عقد باشد و کسانی نیز گواه آن باشند. عقدنامه باشد و در دفتر دولتی نیز نوشته گردد. باید بزمی نیز برای اینکار برپا کنند و چنانکه رسم است شیرینی و میوه گزارند و چایی و شربت خوراندند. شادیا کنند و خوش باشند.

اینها همه نیکست و تنها چیزیکه بد است و باید نباشد، آن روز برگزیدن و ساعت برگزیدنست که باید بروند و از ملا پیرسند و او نیز به «تقویم» بنگرد و روزی را و ساعتی را برگزینند: «فلان روز تحت الشعاع است، بهمان روز قمر در عقربست». اینها کالاهای دغل ستاره‌شمارانست که با دست ملایان بفروش می‌رسانند. در حالیکه نه در آسمان کژدمی هست و نه ماه در کژدم جا تواند گرفت. از «تحت الشعاع» (یا بودن ماه در زیر خورشید) هم بما زیانی نتواند بود.

باید یکباره اینها را رها کرد. برای زناشویی هر روز نیکست و برای شادی و خوشی هر ساعت خجسته می‌باشد. همچنان باید از شیوه‌های جادوگرانه و دستوره‌های کلثوم ننه‌ای که پیرزنهای پندارپرست می‌شناسند بیکبار دوری گزیده شود. کار جهان با طلسم و جادو و دعا و کارهای بیخردانه پیره زنانه نمی‌گذرد. سفیدبختی و سیاه بختی جز پنداری نیست. ما اگر نیک باشیم و زندگانی را از راه خرد پیش بریم سفیدبخت خواهیم بود. و گرنه با بدیها و بیخردیها جز سیاه بختی نخواهیم دید. بخت جز نتیجه کارهای خودمان نیست.

این جشن و پذیرایی بنام عقد برای آنست که بداستان ارج گزارده شود و چه عروس و چه داماد ارجمندی آن را دریابند. زناشویی پیوند ورجاوندیست که زن و مرد با هم پیدا میکنند. دو تن بهم می‌پیوندند که پس از آن با هم زیند و در شادی و اندوه و در خوشی و سختی همراه باشند. بهم می‌پیوندند که فرزندان پدید آورند و نژادی باز گزارند. باید اینها بآنها فهمانیده شود و تکانی در آنان پدید آورده گردد. آنچه باید بود و سود خواهد داشت اینهاست. از طلسم زبان‌بندی و مانند آنها سودی نتواند بود.

چیز دیگری که باید گفت آنست که عقد بهر زبانی تواند بود و همان بهتر که داماد و عروس خود بزبان آورند. اینکه باید عبری باشد: «انکحت و زوجت...» و آنرا هم آخوندها خوانند چیزیست بسیار بیجا. ملایان برای خود بازاری ساخته‌اند. عقد باید بزبان خود هرکسی باشد که بفهمد چه می‌گوید و چه می‌خواهد. آنچه آخوندها می‌خوانند به «متر» خوانی مارگیران و افسون‌گران مانده‌تر است تا بعقد.

اگر کسانی آیین ما را بخواهند ما چنین می‌گوییم:

اتاقی باشد پاکیزه با چراغهای رنگارنگ، گل باشد و بوی خوش باشد، دو تن یا بیشتر از خویشان نزدیک برای گواهی باشند، داماد و عروس با تنهای پاکیزه و رختهای پاکیزه باشند. نخست یکی از خویشان سالمند سخنانی در معنی زناشویی و ارجمندی آن گوید و اندرزا سراید. سپس همه باهم، داماد و عروس در میانه، رو به خورآیان ایستند و با خدا بنیایش پردازند. پس از آن داماد و عروس دست بهم دهند و هریکی جمله‌های عقد را بزبان آورند. داماد رو بعروس گوید:

«من ترا بزنی خود پذیرفتم و خدا را گواه می‌گیرم که پاکدلانه رفتار خواهم کرد و تا توانم باسایش تو خواهم کوشید.»

عروس رو به داماد گوید:

«من نیز تو را بشوهری خود پذیرفتم و خدا را گواه می‌گیرم که با تو پاکدلانه رفتار خواهم کرد و تا توانم خشنودی تو را نگاه خواهم داشت.»

پس از آن بعقدنامه دستینه گزارند که سپس باید بدفتر دولتی برده بنویسند. پس از آن جشن و شادی آغاز گردد. اگر سالمندانی نخواهند جشن و شادی باشد باکی نیست.

## ۵ - زناشویی نه کابین میخواهد نه جهاز

میدانم کسانی هم درباره کابین، (یا پولیکه مرد برای زن بگردن گیرد) خواهند پرسید. می گویم: اگر زناشویی آنست که زنی و مردی بهم پیوندند و باهم زیند دیگر بپول چه نیاز است؟!.. پول در آنمیان چکار می کند؟!.. شگفت آنکه گاهی برخی پدران و مادران پول دیگری هم بنام «شیربها» طلبند. در میان ایلها و در برخی روستاها اگر کسی را دختری زیباست، تا پول بسیاری بنام شیربها نگیرند بشوهر ندهند. اینها یادگار زمانهای دختر فروشیست. راستست که در اسلام نیز کابین می بوده. چیزیکه هست زمان اسلام جدا بوده و زمان ما جداست.

میدانم کسانی خواهند گفت: کابین برای آنست که مردی اگر خواست زنی را رها کند، تهیدست نماند و تا پیدا کردن شوهر دیگر بسختی نیفتد. میگویم: این راستست و اندیشه اسلام نیز همین می بوده. همین می بوده که مردان نتوانند زنهایی بگیرند و هر زمان خواستند بی هیچ تاوانی رهاشان کنند. بویژه درباره دختران که این ستم بزرگی برای آنان میبود ولی شما خواهید دید که ما درباره «بیزاری» یا رها کردن زن برای جلوگیری از این، راه بهترش را نشان خواهیم داد.

یک سخن دیگر درباره «جهیز» است - کاجالهایی که زن همراه خود بخانه شوهر برد. این چیز بدی نیست که پدر یا مادر بدلخواه کاجالها و رختهایی بدختر خود دهد. کسی از چنین دهشی جلو نتواند گرفت. چیزیکه هست جهیز امروز باینمعنی نیست.

جهیز امروز ناچار نیست و از آنسو یکی از افزارهای خودنمایی و خودفروشی توانگران می باشد. پدری یا مادری که دختر شوهر می دهد اگر هم ندارد باید وام گیرد و جهیز آماده گرداند. این یکی از چیزهای بایاست. پدری که چند دختر می دارد این اندوهی برای اوست که جهیز برای آنان بسیج کند و یکایک راه اندازد. از شوندهایی که در خانواده ها دختر را نخواهند و از زاییده شدن او پدر و مادر ناخشنودی نمایند همین می باشد.

از آنسو باید در روزهای عروسی جهیز را که رختخواب و تختخواب و میز و صندلی و سیمینه افزار و مانند اینهاست بروی طبقههایی چینند و طبق کشها بسر گیرند و پشت سر هم قطار شوند و در کوچه ها و خیابانها نمایش دهند. پیدااست که اگر کم بود و یا چیزهایی پربها نبود مایه سرافکندگی داماد و دیگران خواهد بود.

بسیاری از مردها بیش از همه در پی جهاز باشند و اینست زنی را خواهند که جهاز بیشتر آورد. مردی را می شناسم که با زنش بدرفتاری می کرد تنها بدین عنوان که جهاز کم آورده. من چون پندش می دادم و می گفتم: مرد را نسزاست که چشمش بجهاز زن باشد، با یک تندی بمن پاسخ داد: «چه می گوید آقا؟!.. اسلام پیش نرفت مگر با دارایی خدیجه. من می خواهم در این کشور بزرگی رسم، وکیل شوم، وزیر شوم. از خانواده دارا زن گرفتم که خانه آراسته داشته باشم...». در شگفت شدم که چه اندیشه هایی برسر می دارد و ببدی خود چه بهانه می آورد.

داستان جهیز دراز است. هزارها دختران در خانه مانده اند چرا که پدرهاشان دارا نیستند و جهیز نمی دارند. هزارها زنان همیشه سرکوفت و نکوهش می شوند، چرا که جهیز کم آورده اند.

اینست باید اینهم از میان برخیزد. باید زنرا بیاس نیکی و ستودگی خودش گرفت نه بهر جهیز آوردنش. در هر کاری باید خشنودی خدا را خواست و نیکی از خود نمود. اینست من دوست می دارم جوانان و مردان رو بدختران و



زنانی آورند که بی جهیزند و از بی جهیزی، دیگران بآنها رو نخواهند آورد. اگر بدی یا جلوگیر دیگری در میان نیست نداشتن جهیز را باید نه تنها بد نشمرد، نیک هم شمرد و در جستجوی آن بود.



یکزن ایرانی با چادر و چاقچور و روپند

(پیکر از کتاب مستر شوستر برداشته شده درباره چهل سال پیش است)

نکته ارجدارتر و باریکتر آنست که زناشویی که برای پدید آوردن خانواده و باهم خوش زیستنست و چه پدرها و مادرها و چه خود زنها و شوهرها باید بیش از همه این را بدیده گیرند و از هر راهیکه توانند زمینه آنرا آماده تر گردانند، همه اینها فراموش می شود و از آغاز گفتگو اندیشه ها بیش از همه بکابین و جهاز می پردازد. خانواده دختر فزونی کابین را می خواهد و خانواده پسر فزونی جهاز را می طلبد. بارها رخ می دهد که از همانجا تخم رنجش و کینه در دل های هر دو کاشته می شود.

## ۶- بیزاری از روی دلخواه نتواند بود.

اکنون بر سر بیزاری می‌آییم: چنانکه گفتم نود درصد ناسازگاریهای امروزی زنان با مردان نتیجه بی‌فرهنگی و نبودن قانونهای بخردانه است. لیکن ده درصد هم نتیجه بدخیمی یا بدخواهی یکی از زن و شوهر تواند بود. بسیار باشند زنها یا مردهاییکه بدی را در نهاد خود دارند و زیستن با آنان دشوار باشد. در این هنگامهاست که به بیزاری جستن (طلاق) نیاز افتد.

بیگمان بیزاری کار ناستوده‌ایست، بویژه با بودن بچگان. ولی چنانکه گفتیم گاهی بآن نیاز هست.

بوده‌اند کسانی که بیزاری را بیکبار ناسزا شماره‌دهند. در کیش مسیحی هم ناسزاست. ولی این دور از خرد می‌باشد.

جلوگیری از بیزاری و راه ندادن بآن مردم را در فشار گزاردنست و گاهی نیز زیانهای بسیار پدید تواند آورد.

بیگفتگوست که بیزاری سزاست و باید در قانونها جا برای آن باز کرد. بلکه بیزاری چنانکه مرد را سزاست، زن را

هم سزاست. در این باره جدایی میانه زن و مرد نتوان گذاشت. بهر عنوانی که مرد بیزاری تواند جست، زن نیز تواند جست.

چیزیکه هست در آیین ما چه مرد و چه زن، آزاد نیست که هر زمان که خواست از زن یا شوهر خود بیزاری

جوید. بیزاری از روی دلخواه نتواند بود.

زن و مرد که با هم نمی‌سازند و در میانشان دشمنی پیدا شده و کار به بیزاری خواستن رسیده باید دو تن از

خویشان نزدیک، یکی از اینسو و یکی از آنسو، بدآوری برگزیده شوند (که اگر نیاز بود خود آنان دیگری را برگزیده

سه تن توانند بود) و اینان بازرسند که گله از چیست؟.. آیا تنها از رنجیدگیست که پیش آمده و یا شوندی در کار

است؟.. بازرسند که آیا توان با پند دادن و نکوهیدن و یا از راه دیگری چاره کرد یا نه؟.. رویهمرفته باید نیک بجویند و

بازرسند و نخست بآن کوشند که ترتیب بهتری برای زندگانی آنان بگذارند و ناسازگاری را از میان بردارند، و اگر

دیدند که از این کوششها سودی نبود و یا نخواهد بود، گواهی بچگونگی دهند و در آن هنگام است که بیزاری انجام

تواند گرفت.

اکنون اگر بیزاری جوینده مرد است باید پولی بزن پردازد، و اندازه این پول را باید داوران از روی حال و سال زن

و توانایی مرد، و اینکه شوند بیزاری چه بوده تعیین کنند. همچنین باید دوشیزه بودن و نبودن زن در هنگام زناشویی

بدیده گرفته شود. باید چنان باشد که زن درمانده و نیازمند نباشد و بسختی نیفتد.

چیزیکه می‌باید در اینجا یاد کنیم آنست که برخی مردانی (یا بهتر گویم: نامردانی) هستند که دوشیزه‌ای را گیرند

تنها برای آنکه زمان کمی نگاهدارند و رها کنند. برخی اینرا شیوه خود گردانیده‌اند و بدستاویز آنکه «شرعی» است

پیایی دختران را می‌گیرند و رها می‌کنند. از بدی قانونها و از درهم بودن کارهای توده فرصت یافته بچنین کامگزاریهایی

نامردانه می‌پردازند.

در تبریز یکی ملاست و با صد بیشرمی چنین می‌گفته: «ما تاسی بامام خود می‌کنیم. امام حسن مجتبی سلام الله علیه

دویست دختر گرفت و طلاق داد». دیگری در تهران می‌گفته: «اینها دختران فقرا هستند. من می‌گیرم و بهر کدام مبلغی

می‌دهم که جهیز تهیه کند و بشوهر خوبی رود».

این کسان بزه کاران پستی هستند و دختران چشم بسته بینوا را با پول کمی می فریبند و سرمایه آبروشان از دستشان می گیرند و رها می کنند، که چنانکه گفتیم بیشتری از آنان، پس از رهایی از دست آن جانوران بدنهاد، راه بجای دیگری نبرده خود را بدامن بدکاری می اندازند.

در آیین ما کسی که با دختری در آمیخته، چه او را فریب داده و چه زور بکار برده، باید با عقد بزینش گیرد و نگاهش دارد و از چنین کسی بیزاری را باسانی نتوان پذیرفت، و اگر نگیرد و یا چون زنی دارد که نتواند گرفت، باید او را بزهرکار شناخت و کیفر سختی داد. همچنان پولی باندازه شایسته گرفت و بآن دختر پرداخت.

آمدیم بیزاری چگونه باشد و راهش چیست؟.. ما می گوئیم: در اینجا هم باید دو تن گواه باشند (همان داوران یا از دیگران). بیزاری جوینده باید رو به خورآیان ایستد و نخست یاد خدا کند - خداییکه از راز درونها آگاهست - و سپس جمله های بیزاری را بر زبان آورد: «من از زرم (یا از شوهرم) بیزاری جستم و پیمان زناشویی را که بسته بودم بگسیختم»، یا هرچه اینمعنی را برساند. سپس این باید در عقد نامه نوشته شود و در دفتر دولتی نویسانده گردد.

پای ملایی را بمیان کشیدن و جمله های عربی سرودن: «امرأتی طالق، هی طالق» بسیار بیجا و بسیار بیجاست. درباره بازگشت و «عده» در اینجا بسختی نیاز نیست. آنچه می باید گفت اینست که داستان «سه طلاق» گردانیدن زن و یا سه بار «طلاق» دادن باو و اینکه در آنحال بازگشت نتواند بود مگر آنکه زن در میانه بشوهر دیگری (محلل) رود و «طلاق» گیرد که مایه ریشخندی باسلام شده، نخست باین رویه زشتی نبوده و معنای دیگری می داشته. بهرحال در آیین ما وارونه آنست. باینمعنی زن و شوهری که دوبار بیزاری و جدایی در میان آنان رخ داده و باز بزناشویی بازگشته اند در بار سوم بیزاری از آنان نتوان پذیرفت. مگر آنکه انگیزه بیزاری جستن، بیماری گذرا (مسری) یا دیوانگی یا مانند این باشد که تازه پدید آمده.